

# فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	مقدمه شرح رساله قشیریه
پانزده	پژوهشنامه تصحیح
پانزده	درآمدی درباره طریقه چشتیه
هفده	۱. زندگانی و احوال
هفده	۱-۱. القاب او
هجده	۱-۲. پدر او
هجده	۱-۳. گیسودراز و حکومت بهمنیان
بیست	۱-۴. فرزندان او
بیست	۱-۵. درگذشت گیسودراز
بیست	۱-۶. مشرب عرفانی گیسودراز
بیست و یک	۱-۷. آثار گیسودراز
بیست و پنج	۲. شرح الرسالة القشیریه
بیست و پنج	۲-۱. ساختار شرح الرساله
بیست و نه	۲-۲. نقدهای گیسودراز بر الرساله
بیست و نه	۲-۲-۱. نقد سخن قشیری
سی	۲-۲-۲. نقد سخن مشایخ
سی و دو	۲-۲-۳. نقد حکایات
سی و چهار	۲-۲-۴. تأیید و تحسین سخن مشایخ
سی و پنج	۲-۳. نثر گیسودراز
سی و هفت	۲-۴. ویژگی‌های نثر گیسودراز
سی و نه	۲-۵. ضعف‌ها
سی و نه	۳. شیوه تصحیح
چهل و هفت	پی‌نوشت‌ها

صفحه	عنوان
	متن شرح رساله قشيره
١	مقدمه كاتب .....
٧	شرح مقدمه ابوالقاسم قشيري .....
٢٧	فصل .....
٢٧	في بيان اعتقاد هذه الطائفة .....
٥٣	فصل .....
٥٥	باب .....
٥٥	في ذكر مشايخ هذه الطريقة .....
٥٧	أبو إسحاق إبراهيم أدهم .....
٦١	أبو الفيض ذوالنون مصري .....
٦٣	أبو علي فضيل بن عياض .....
٦٦	أبو محفوظ معروف بن فيروز الكرخي .....
٦٩	أبو الحسن السري بن المغلس السقطي .....
٧٣	أبو نصر بشر بن الحارث حافي .....
٧٨	أبو عبد الله بن الحارث المحاسبي .....
٨١	أبو سليمان داود بن نصر الطائي .....
٨٥	أبو علي شقيق بن إبراهيم البلخي .....
٨٨	أبو يزيد طيفور بن عيسى البسطامي .....
٩٣	أبو محمد سهل بن عبد الله التستري .....
٩٧	أبو سليمان داراني .....
١٠١	حاتم بن يوسف الأصم .....
١٠٤	أبو زكريا يحيى بن معاذ رازي .....
١٠٧	أبو حامد أحمد بن خضرويه البلخي .....
١٠٩	أبو الحسن أحمد بن أبي الحواري .....
١١٠	أبو حفص عمر سلام الحداد .....
١١٢	أبو تراب عسكري بن حصين النخشي .....
١١٦	أبو محمد عبد الله بن خبيق .....
١١٨	أبو علي أحمد بن عاصم الأنطاكي .....
١١٩	أبو السري منصور بن عمار .....

صفحه	عنوان
١٢٢	أبو صالح حمدون بن عمارة القصار النيشابوري
١٢٤	أبو القاسم جنيد بن محمد
١٣٠	أبو عثمان سعيد بن إسماعيل الحيري
١٣٣	أبو الحسين أحمد بن محمد النوري
١٣٦	أبو عبدالله أحمد بن يحيى الجلاء
١٣٨	أبو محمد رويم بن أحمد بغدادى
١٤٠	أبو عبدالله محمد بن فضل البلخي
١٤٢	أبو بكر أحمد بن زقاق الكبير
١٤٣	أبو عبدالله عمرو بن عثمان المكي
١٤٥	سمنون بن حمزه
١٤٧	أبو عبيد البصري
١٤٨	شاه بن شجاع الكرمانى
١٤٩	يوسف بن الحسين
١٥١	محمد بن علي الترمذى
١٥٢	أبو بكر محمد بن عمر الوراق الترمذى
١٥٣	أبو سعيد أحمد بن عيسى الخزاز
١٥٤	أبو عبدالله محمد بن إسماعيل المغربي
١٥٥	أبو العباس أحمد بن محمد بن مسروق
١٥٨	أبو الحسن علي بن سهل الإصفهاني
١٥٩	أبو محمد أحمد بن محمد بن الحسن الجريرى
١٦١	أبو العباس أحمد بن محمد بن سهل بن عطا الأدمى
١٦٣	أبو إسحاق إبراهيم بن أحمد الخواص
١٦٥	أبو محمد عبدالله بن محمد الخزاز
١٦٦	أبو الحسن بنان
١٦٨	أبو حمزة بغدادى
١٧٠	أبو بكر محمد بن موسى الواسطى
١٧٣	أبو الحسن بن صائغ دينورى
١٧٥	أبو إسحاق إبراهيم الرقى
١٧٦	ممشاد الدينورى

صفحه	عنوان
١٧٨	خير النساج
١٨٠	أبو حمزه خراساني
١٨١	أبو بكر دلف بن جحدر الشبلي
١٨٢	أبو محمد عبدالله بن محمد المرتعش
١٨٣	أبو علي رودباري
١٨٥	أبو محمد عبدالله بن منازل
١٨٧	أبو علي محمد بن عبد الوهاب
١٨٨	أبو الخير الأقطع
١٨٩	أبو بكر محمد علي الكتاني
١٩٠	أبو يعقوب إسحاق بن محمد النهرجوري
١٩٢	أبو الحسن علي بن محمد المزين
١٩٣	أبو علي بن كاتب
١٩٤	مظفر قرميسي
١٩٧	أبو بكر عبدالله بن طاهر الأبهري
١٩٨	أبو الحسين بن بنان
١٩٨	أبو اسحاق إبراهيم بن شيان قرميسي
٢٠٠	أبو بكر الحسين بن علي يزداياري
٢٠١	أبو سعيد بن الأعرابي
٢٠٢	أبو عمرو محمد بن إبراهيم الزجاجي النيشابوري
٢٠٤	أبو محمد جعفر بن محمد بن نصير البغدادي
٢٠٥	أبو العباس السيتاري
٢٠٥	أبو بكر محمد بن داود الدينوري المعروف بالدقي
٢٠٧	أبو عبدالله بن محمد الرازي
٢٠٧	أبو عمرو إسماعيل بن نجيد
٢٠٩	أبو الحسن علي بن سهل البوشنجي
٢١٠	أبو عبدالله محمد بن خفيف الشيرازي
٢١٣	أبو الحسين بن دار بن الحسين الشيرازي
٢١٤	أبو بكر الطمستاني
٢١٥	أبو العباس أحمد بن محمد الدينوري

صفحه	عنوان
٢١٧	أبو عثمان سعيد المغربي
٢١٨	أبو القاسم إبراهيم بن محمد النصر آبادي
٢٢١	أبو الحسن علي بن إبراهيم الحصري البصري
٢٢٢	أبو عبد الله أحمد الرودباري
٢٢٧	<b>باب</b>
٢٢٧	<b>تفسير ألفاظ يدور بين هذه الطائفة</b>
٢٢٨	وقت
٢٣٣	مقام
٢٣٧	حال
٢٤٣	القبض والبسط
٢٥٣	الهيئة والأنس
٢٥٧	التواجد والوجد والوجود
٢٧٠	الجمع والفرق
٢٧٧	الفناء والبقاء
٢٨٣	الغيبة والحضور
٢٩١	الصحو والسكر
٢٩٧	الذوق والشرب
٣٠٠	المحو والإثبات
٣٠٤	الستر والتجلي
٣٠٧	المحاضرة والمكاشفة والمشاهدة
٣١٢	اللوائح والطواع واللوامع
٣١٧	البواده والهجوم
٣١٨	التلوين والتمكين
٣٢٥	القرب والبعد
٣٣٤	الشريعة والحقيقة
٣٣٨	التفَس
٣٤٠	الخواطر
٣٤٤	علم اليقين و عين اليقين و حق اليقين
٣٤٧	الوارد

صفحه	عنوان
٣٤٧	الشاهد
٣٥١	النفس
٣٥٤	الروح
٣٥٧	السر
٣٤١	قوله (١)
٣٤١	باب التوبة
٣٨٥	قوله (٢)
٣٨٥	باب المجاهدة
٤٠١	قوله (٣)
٤٠١	باب الخلوة والعزلة
٤١٥	قوله (٤)
٤١٥	باب التقوى
٤٢٧	قوله (٥)
٤٢٧	باب الورع
٤٤١	قوله (٦)
٤٤١	باب الزهد
٤٥٥	قوله (٧)
٤٥٥	باب الصمت
٤٧٣	قوله (٨)
٤٧٣	باب الخوف
٤٩٥	قوله (٩)
٤٩٥	باب الرجا
٥١٥	قوله (١٠)
٥١٥	باب الحزن
٥٢٥	قوله (١١)
٥٢٥	باب الجوع وترك الشهوات
٥٣٩	قوله (١٢)
٥٣٩	باب الخشوع والتواضع

صفحه	عنوان
۵۶۱	قوله (۱۳).....
۵۶۱	باب مخالفة النفس وذكر عيوبها.....
۵۷۱	قوله (۱۴).....
۵۷۱	باب الحسد.....
۵۷۷	قوله (۱۵).....
۵۷۷	باب الغيبة.....
۵۸۵	قوله (۱۶).....
۵۸۵	باب القناعة.....
۵۹۵	قوله (۱۷).....
۵۹۵	باب التوكل.....
۶۲۷	نمايه ها.....
۶۲۹	۱. آیات.....
۶۳۵	۲. احاديث.....
۶۳۷	۳. اشعار عربی.....
۶۴۱	۴. اشعار فارسی.....
۶۴۵	۵. اصطلاحات.....
۶۷۵	۶. لغات و ترکیبات.....
۶۸۵	۷. اعلام.....
۷۰۵	۸. کتابها.....
۷۰۷	۹. مکانها.....
۷۰۹	۱۰. حیوانات.....
۷۱۱	۱۱. گیاهان.....
۷۱۳	۱۲. اجرام سماوی.....
۷۱۵	منابع و مأخذ.....





## مقدمه شرح رساله قشيره

---



## پژوهشنامه تصحیح

### درآمدی دربارهٔ طریقهٔ چشتیه

طریقهٔ «چشتیه» از طریقه‌های مهم صوفیان در سدهٔ هشتم و نهم هجری است. وجه تسمیهٔ این طریقه منسوب بودن آن به «چشت» است. چشت، نام قریه‌ای در نزدیکی هرات است که به کمال صفوت هوا و عذوبت ماء معروف است.<sup>۱</sup> گویا کهن‌ترین منبعی که در آن از چشتیان یاد شده «طبقات الصوفیه» اثر خواجه عبدالله انصاری است. به گفتهٔ خواجه عبدالله، او با «ابو احمد چشتی» (م ۳۵۵ هـ.) رابطه داشت و همین موجب آشنایی وی با چشتیان و افکار و آداب آنها شد.<sup>۲</sup>

طریقهٔ چشتیه در ایران آوازهٔ چندانی نیافت، در عوض در سرزمین هند به این طریقه بسیار توجه شد تا جایی که افزون بر مسلمانان، هندوان هم به این طریقه دل‌بستگی پیدا کردند. دلیل این امر تعلیمات و روش مسالمت‌آمیز پیران این سلسله و نیز ساده بودن روابط مرید و مراد در مقایسه با طریقه‌های دیگر بوده است.<sup>۳</sup> مشی طریقهٔ چشتیه بر حفظ شریعت و انجام احکام دین تأکید دارد؛ بدین دلیل در این مشرب عرفانی باید تمام واجبات و فرائض و حتی مستحبات رعایت شود. از جمله تعالیم این مشرب عرفانی، استمرار بر اوراد و اذکار متنوع و ویژه‌ای بود که به‌طور جلی یا خفی بر زبان پیروان این طریقه جاری می‌شد. در میان اذکار رایج در این طریقه از ذکر منظوم نیز سخن رفته است. گویا اشعاری که وسیلهٔ تعلیم مریدان بود مانند یک نوع سرگرمی بر زبان پیروان این طریقه جاری می‌شد.<sup>۴</sup>

مراقبه نیز از تعلیمات بسیار مهم چشتیه است که مقدمه‌ای برای مشاهده و مکاشفه

به شمار می آید. مراقبه هم مانند ذکر در این طریقه تنوع بسیار دارد و بعضی از اقسام آن به اعمال مرتاضان و جوکیان هند شبیه است. شماری از مشایخ چشتیه مثل نظام الدین اولیا به مراقبه بیش از ذکر اهمیت داده اند. محمد گیسودراز در رساله ای، سی و شش نوع مراقبه را بیان کرده است.<sup>۵</sup> همچنین، یکی از آداب و رسوم بسیار معمول چشتیه مراسم سماع و قوالی است که آن را سنت پیران خود و یکی از اصول مهم تعلیمات سلسله می دانند.

مشایخ چشتیه شیوه ملامتی داشته و در این شیوه چنان کامل بوده اند که خواجه عبدالله انصاری در این طریق تمام تر از احمد چشتی نمی شناسد و می گوید:  
چشتیان همه چنان بوده اند از خلق بی باک و در باطن سادات جهان.

این اشارت در باب چشتیان آنگاه اهمیت پیدا می کند که بدانیم وی کسانی را که ملامتی بودن را با تهاون به شرع یکی پنداشته اند، سخت سرزنش می کند.<sup>۶</sup>

طریقه چشتیه در هند توسط «معین الدین چشتی» (م ۶۳۳ هـ.) پایه گذاری شد و بعد از او به وسیله «قطب الدین کاکلی» و مخصوصاً «فریدالدین گنج شکر» در سراسر هند انتشار یافت. فریدالدین توانست چشتیه را از یک سلسله محدود تصوف به نوعی نهضت تبلیغ دینی تبدیل کند. از میان پیروان پرشمار او «نظام الدین اولیا» و «علاء الدین صابر» طریقه چشتیه را در قالب دو شاخه «نظامیه» و «صابریه» تداوم بخشیدند. البته طریقه چشتیه با کوشش های نظام الدین در هند به کمال و درخشش دست یافت و در مقابل، صابریه موفقیت چندانی کسب نکرد. خلافت چشتیه بعد از نظام الدین به «نصیرالدین محمود اودهی» معروف به «چراغ دهلی» رسید. با وجود کوشش های نصیرالدین، در زمان او طریقه چشتیه آخرین روزهای رونق و شکوه خود را سپری کرد و تصوف در هند به تدریج به دوره فترت و انحطاط نزدیک شد.<sup>۷</sup> از میان کسانی که بعد از نصیرالدین برای تداوم و نشر طریقه چشتیه کوشیدند، «سید محمد گیسودراز» اهمیت بیشتری دارد.

## ۱. زندگانی و احوال

سید صدرالدین ابوالفتح محمدبن یوسف مشهور به گیسودراز، یکی از عارفان طریقهٔ چشتیهٔ هند است. در بیشتر منابع، او را از سادات حسینی دانسته‌اند اما بعضی از تذکره‌نویسان وی را سید حسنی برشمرده‌اند.<sup>۸</sup> سید محمد در سال ۷۲۰ یا ۷۲۱ هجری قمری در دهلی متولد شد. در سال ۷۲۷ ه. با خانواده‌اش راهی دولت‌آباد دکن شد و تا سال ۷۳۱ ه. که پدرش را از دست داد، در آن شهر ماند. پس از آن به همراه مادرش به دهلی برگشت و به تحصیل علوم رایج مشغول شد.<sup>۹</sup> در همین سال‌ها بود که «نصیرالدین محمود اودهی» (م ۷۵۷ ه.) مشهور به «چراغ دهلی» را به منزلهٔ پیر طریقت خود برگزید و بیست و یک سال در ملازمت او به سر برد.

### ۱-۱. القاب او

سید محمد به «خواجهٔ بنده‌نواز» و «گیسودراز» مشهور بود. دربارهٔ وجه شهرت وی به گیسودراز حکایتی بدین شرح نقل شده است:

روزی او با چندی دیگر از مریدان، پالکی\* شیخ نصیرالدین محمود برداشته بودند. در وقت برداشتن، گیسوی سید به سبب درازی که داشت در پای پالکی بند شده، او به سبب رعایت ادب و استغراق عشق و محبت به برآوردن گیسو مقید نشد و هم بر آن وضعی که واقع شد، مسافت بعید قطع کرد. بعد از آن که شیخ را بر این معنی اطلاع افتاد، خوشحال شد. بر صدق عقیدت و حسن صنعت او آفرین‌ها کرد و هم در حال این بیت فرمود:

هر کو مرید سید گیسودراز شد      والله خلاف نیست که او عشقباز شد<sup>۱۰</sup>

---

\*. کجاوهٔ بدون سقف.

«بنده‌نواز» لقبی است که مردم به سید محمد دادند. این لقب به دلیل مهمان‌نوازی گیسودراز و توجه وی به حال فقرا و زیردستان و همه کسانی که به خانقاه او وارد می‌شدند، به وی داده شد و بیانگر رابطه صمیمانه گیسودراز با مردم و نفوذ در میان آنان است.<sup>۱۱</sup>

### ۲-۱. پدر او

نیاکان سید محمد گیسودراز از مردم هرات بودند که به دهلی مهاجرت کردند. پدرش سید یوسف، خود یکی از مریدان طریقه چشتیه بود<sup>۱۲</sup> و به «سید راجه» شهرت داشت. از او مثنوی به نام «راجه» به جا مانده است.<sup>۱۳</sup> وی در طریقت، مرید نظام‌الدین اولیا بود. هنگامی که سلطان محمد بن تغلق، تختگاه خود را (در ۷۲۷ هـ.) از دهلی به دولت‌آباد دکن انتقال داد، علما و مشایخ دهلی را وادار کرد تا به دولت‌آباد کوچ کنند. سید یوسف حسینی نیز به همراه خانواده‌اش به دولت‌آباد رفت و تا زمان مرگش (۷۳۱ هـ.) در آن شهر سکنی گزید. سید یوسف، سال‌های پایانی عمر خود را در مصاحبت برهان‌الدین غریب یکی دیگر از مریدان نظام‌الدین اولیا گذراند.

### ۳-۱. گیسودراز و حکومت بهمنیان

به گفته بیشتر تذکره‌نویسان، سید محمد بعد از مرگ نصیرالدین محمود، دهلی را به قصد دکن ترک کرد اما بعضی دیگر نوشته‌اند:

ظاهرا تاخت و تازهای تیمور گورکانی به قصد تصرف دهلی در سال ۸۰۰ هـ. بود که گیسودراز را واداشت تا برای یافتن جایی امن‌تر، دهلی را ترک گوید.<sup>۱۴</sup>

به هر حال مقارن با حمله تیمور، گیسودراز از دهلی خارج شد و بعد از این که چند سال در شهرهایی چون گوالیار و گجرات به سر برد، با دعوت فیروزشاه بهمنی به دکن رفت و تا آخر عمر در گلبرگه دکن اقامت کرد.

بعضی از منابع، تاریخ ورود سید محمد به گلبرگه را سال ۸۰۳ هـ. نوشته‌اند اما مؤلف تاریخ فرشته، این تاریخ را سال ۸۱۵ هـ. دانسته و داستان مفصلی نیز در این باره نقل کرده است.<sup>۱۵</sup> طبق این داستان، هنگامی که خبر ورود گیسودراز به سلطان تاج‌الدین فیروزشاه بهمنی رسید، به احسن‌آباد گلبرگه رفت و بزرگان دولت خود را به استقبال

وی فرستاد. اما بعد از ملاقات با گیسودراز او را از علوم ظاهری مخصوصاً معقولات بی‌بهره دید. از این رو، به وی چندان توجهی نکرد. در عوض «احمدخان»، برادر فیروزشاه، به گیسودراز ارادت یافت و برای او خانقاهی بنا کرد.

به نظر می‌رسد برخلاف مندرجات تاریخ فرشته، رابطه گیسودراز و سلطان بعد از نخستین دیدار به تیرگی نگرایید، بلکه این رابطه تا مدتی، بسیار خوب و صمیمی بود و فیروزشاه کارهای مهم سیاسی و اجتماعی را با صلاح‌دید و مشورت گیسودراز انجام می‌داد. گیسودراز نیز در حق سلطان دعای خیر می‌کرد و به او توجه داشت.<sup>۱۶</sup>

بر اساس این داستان، بی‌توجهی گیسودراز به علوم ظاهری و معقولات یکی از دلایلی است که موجب دلسرد شدن فیروزشاه از او شد؛ در حالی که آثار متعدد گیسودراز درباره علوم نقلی و عقلی خلاف این ادعا را اثبات می‌کند. احتمالاً شهرت و محبوبیت گیسودراز نزد مردم، قدرت سلطان و فقهای دربارش را تحت‌الشعاع قرار داد و همین موجب ترس و حسادت فیروزشاه شد.

سه سال بعد (۸۱۸ هـ.)، فیروزشاه پسر بزرگتر خود را که «شاهزاده‌ای عیاش و خفیف‌العقل بود» به جانشینی برگزید و از گیسودراز خواست تا در حق او دعای خیر کند. سید از این کار سرباز زد و در جواب فرستاده سلطان گفت:

از عالم بالا تاج سلطنت بعد از تو به برادرت خان خانان نامزد گشته است. کوشش برای دیگری نمودن بی‌فایده و عبث می‌نماید.

پیامد این سخن گستاخانه چنین بود که گیسودراز به بهانه این که خانقاهش موجب ازدحام مردم می‌شود، از شهر اخراج شد.

تاریخ نشان می‌دهد که پیش‌بینی گیسودراز درباره پادشاهی احمدخان به واقعیت پیوست و فیروزشاه ناگزیر شد حکومت را به برادرش بسپارد.<sup>۱۷</sup> بعد از به سلطنت رسیدن احمدخان، گیسودراز به عنوان یکی از حامیان وی، عزت و احترام بسیار یافت، به طوری که «چندین قصبه و قریه از سر کار احسن‌آباد گلبرگه و دیگر پرگنات\* وقف او کرده، منزلی بغایت بزرگ جهت او متصل به شهر ترتیب داد».

از آن پس آوازه سید محمد گیسودراز به سرتاسر هندوستان رسید. وی مدرسه بزرگی ساخت و به تدریس علوم اسلامی و تربیت مریدانش پرداخت اما پیش از آن که

\* جمع پَرگنه؛ زمینی را می‌گویند که از آن مال و خراج می‌گیرند، دهات.

بتواند طریقه چشتیه را به طور کامل در دکن رواج دهد، درگذشت و چشتیه بعد از او رو به افول نهاد.

#### ۴-۱. فرزندان او

گیسودراز، دختر احمد بن جمال‌الدین حسینی مغربی را به همسری گرفت و از او صاحب چند فرزند شد؛<sup>۱۸</sup> سید اکبر حسینی صاحب تبصره الاصطلاحات الصوفیه و اباحات السماء و سید اصغر مؤلف محبت نامه از فرزندان گیسودراز هستند که بعد از او در ترویج چشتیه کوشیدند.<sup>۱۹</sup>

#### ۵-۱. درگذشت گیسودراز

گیسودراز، در سال ۸۲۵ ه. ، در یکصد و پنج سالگی وفات یافت. عبارت «مخدوم دین و دنیا» در ثبت این تاریخ، معروف است.<sup>۲۰</sup> احمدشاه بهمنی بقعه باشکوهی بر مزار سید محمد بنا کرد. آرامگاه او امروزه بزرگترین زیارتگاه مسلمانان جنوب هند است.<sup>۲۱</sup> تأثیر درگذشت گیسودراز بر حکومت بهمنیان چنان بود که احمدشاه مجبور شد پایتخت خود را به «بیدر» منتقل کند. وی که از فرزندان و پیروان گیسودراز ناامید شده بود کوشید با دعوت از دانشمندان و نخبگان ایرانی، جامعه‌ای جدید بر اساس روابط فرهنگی و سیاسی نو در بیدر ایجاد کند.<sup>۲۲</sup>

#### ۶-۱. مشرب عرفانی گیسودراز

در طریقه چشتیه وجود پیر، ضرورت ندارد بلکه به جا آوردن غسل توبه و غسل اویس و خواندن فاتحه به روح اویس برای ورود به این طریقه کافی است.<sup>۲۳</sup> به عبارت دیگر، صوفیان چشتی از اویسیان به شمار می‌روند. اما گیسودراز در روش پذیرفتن مرید، پا را از این هم فراتر نهاده است؛ او در این باره چنین گفته است:

اگر طالب تصوف به من دسترسی ندارد، می‌تواند بر روی مجمعه‌ای نان و نمک و قند گذارد و بر سطح رودخانه‌ای که به دریا اتصال دارد قرار دهد، آن طرف به من می‌رسد و از آن ساعت طالب فقر به مریدی من پذیرفته می‌گردد.

گیسودراز روش دیگری نیز شبیه به این روش ارائه کرده است، به این ترتیب که هر کس در هر مکانی باشد و هر آیینی که داشته باشد، برای این که در زمره مریدان چشتیه



در آيد بايد وضو بگيرد، طاقه\* بر زمين نهد و به نام پير دست بر طاقه نهد و بپوشد، نام پير را بر زبان براند، دو ركعت نماز بخواند و چيزي به فقير دهد.<sup>۲۴</sup>

آنچه درباره مشرب عرفاني گيسودراز اهميت دارد، مخالفت سرسختانه او با عارفان برجسته‌اي همچون عين القضاة، عطار، مولوي و ابن عربي است. وي در نامه‌اي اين افراد را فريبكار و دشمن اسلام خوانده است.<sup>۲۵</sup> يكي از دلايل ستيز گيسودراز با ابن عربي را شباهت اندیشه وحدت وجودي محي الدين با آموزه‌هاي آيين هندو دانسته‌اند.<sup>۲۶</sup> با اين كه گيسودراز در اثنای سطور كتاب‌ها و نيز در رساله‌هاي کوتاه خود براي محو نفوذ ابن عربي بسيار كوشيد اما تاريخ تصوف هند گويای اين است كه آثار او در نقد تعاليم ابن عربي، تأثير اندكي بر صوفيان آن سرزمين گذاشت.<sup>۲۷</sup>

گيسودراز نظريه وحدت وجود ابن عربي و نيز ديدگاه او درباره مسأله ولايت را مردود مي‌دانست و سخنان علاءالدوله سمناني (م ۷۳۶ هـ .) را در مخالفت با ابن عربي تأييد مي‌کرد. در مقابل، آراء عارفاني كه شريعت و سنت در سلوك عرفاني آنان بروز بيشتري داشت، مي‌پسنديد و همين امر موجب شد تا چشمتيه به تدريج به طريقه سهرورديه گرايش پيدا كند.<sup>۲۸</sup> *آداب المریدین ضیاءالدین ابونجیب سهروردی و عوارف المعارف شهاب‌الدین ابو حفص سهروردی*، مهم‌ترين كتاب‌هايي بود كه در خانقاه گيسودراز شرح و تعليم مي‌شد. گيسودراز جامع ميان سيادت و علم و ولايت بود. در ميان مشايخ چشت، مشربي خاص و در بيان اسرار حقيقت طريقي مخصوص داشت.<sup>۲۹</sup> آثار گيسودراز و نيز مناقب‌نامه‌هايي كه مریدانش درباره احوال پير خود نوشته‌اند، ديدگاه‌هاي او را درباره پيوند شريعت و طريقت بخوبي نشان مي‌دهد. زندگي و مناقب گيسودراز را چند تن از مریدانش به فارسي نگاشته‌اند؛ سير محمدی از سيد احمد (يا محمد) علی سمنانی، تاريخ حبيبي و تذکره مرشدی يا خوارق بنده‌نواز در احوال و مناقب گيسودراز از جمله اين مناقب‌نامه‌ها است.<sup>۳۰</sup>

## ۷-۱. آثار گيسودراز

محمد گيسودراز، زبان‌هاي فارسي، عربي، سانسکریت و هندی را مي‌دانست. «با فرهنگ

\*. نوعی کلاه.

عامیانه و اساطیر هندوان آشنا بود، درباره مسائل دینی با یوگی‌ها و دانشوران هندو به مباحثه و مناظره می‌پرداخت»<sup>۳۱</sup> و با مشایخ بزرگ روزگارش نوشت و خواند داشت. وی را از نویسندگان پرکار عرفان اسلامی برشمرده‌اند؛ شمار آثارش را صد و پنج و حتی صد و بیست و پنج نوشته‌اند. بیشتر آثار گیسودراز در شرح و تفسیر متون فقه و حدیث و تصوف است. بعضی از آثار او عبارت است از:

### الف) آثار فارسی

۱. اذکار چشتیه.

۲. استقامت الشریعه بطریق الحقیقه. درباره عقاید و عبادات اسلامی از دیدگاه عرفانی. این کتاب در سال ۷۹۲ هـ. تألیف شده است.

۳. اسمار الاسرار یا اسماء الاسرار. در موضوع توحید و تصوف. این کتاب در سال ۸۰۲ هـ. در یکصد و پانزده سمر تألیف شده است. سید محمد، حقایق و معارف عرفانی را به زبان رمز و ایما و اشاره در آن بیان کرده است.<sup>۳۲</sup> در اخبار/الاحیاء (ص ۱۴۱) نام این کتاب/اسمار ثبت شده و هدایت در ریاض العارفین از آن با نام اسرار الاسماء یاد کرده است. آن گونه که از نامگذاری ابواب این کتاب به «سمر» بر می‌آید، نام درست آن باید اسمار یا اسمار الاسرار بوده باشد.

۴. انیس العشاق یا دیوان گیسودراز. شامل ۳۲۴ غزل، یک مثنوی و نه رباعی است. تخلص او در شعر «ابوالفتح»، «محمد» و «گیسودراز» بوده است.<sup>۳۳</sup> جامع این دیوان یکی از مریدان گیسودراز به نام «محمد» است.<sup>۳۴</sup>

۵. برهان العاشقین که به شکارنامه و چهار برادران نیز معروف است. این اثر، داستانی عرفانی - تمثیلی و آخرین رساله از مجموعه یازده رساله گیسودراز است. گویا صورت آغازین این تمثیل، یک تمثیل بسیار کهن ایران عهد ساسانی است یا شاید ریشه در ادب هند دارد.<sup>۳۵</sup> ظاهر این تمثیل با خیالات واهی و افسانه‌پردازی‌های عوام شباهت دارد، اما در حقیقت گیسودراز خواسته فکر خواننده را از قیدهای طبیعی و مادی آزاد کند و فکر او را به ساحتی دیگر ببرد.<sup>۳۶</sup> سید محمد اکبر پسر گیسودراز و چند تن دیگر از پیروان چشتیه، بر این داستان شروعی نوشته‌اند.<sup>۳۷</sup> نوشتن هشت شرح بر این رساله کوتاه نشان‌دهنده اهمیت آن نزد صوفیان چشتی است. نخستین بار «عطا

حسين» در سال ۱۳۶۰ هـ.، برهان العاشقين را در حيدرآباد دکن به چاپ رساند. اين مجموعه يک بار ديگر در سال ۱۳۸۶ هـ. در کراچي چاپ و منتشر شد. البته به گزارش منزوي، عنوان اين مجموعه معمايي مشتمل بر حقايق تصوف ضبط شده است.<sup>۳۸</sup>

۶. ترجمه مشارق الانوار.

۷. ترجمه و شرح عوارف المعارف سهروردي در دو جلد.

۸. ترجمه و شرح فارسي آداب المریدين ابونجيب سهروردي. گویا گيسودراز چند

شرح به عربي و فارسي بر آداب المریدين نوشته است.

۹. تفسير پنج جزء قرآن به شیوه کشف.

۱۰. تفسير سورة فاتحه.

۱۱. تکمله يا خاتمه آداب المریدين. اين اثر، تکمله يا خاتمه يکي از شرح هايي

است که در ۸۰۷ هـ. نوشته شده و همچون اثری مستقل در عقايد صوفيه و آداب و عبادات سالکان است. در وجه تسميه اين اثر به «خاتمه» گفته اند: آخرين کار گيسودراز بوده است.

۱۲. جوامع الكلم. شامل ملفوظات گيسودراز که روزانه از رجب ۸۰۲ هـ. تا بيست و

نهم محرم ۸۰۳ هـ. در مجالس ارشاد می گفته و فرزندش محمداکبر يا يکي از مریدانش به نام محمد گردآوری می کرده است.<sup>۳۹</sup> در تذکره ها، از مجموعه هاي ديگري از ملفوظات گيسودراز نيز ياد شده است. يکي از آنها انوارالمجالس نام دارد و علاءالدين گوالياري از نهم ربيع الاول ۷۷۴ هـ. شروع به تدوين آن کرده است.<sup>۴۰</sup>

۱۳. جواهر العشاق در شرح رساله غوث الاعظم منسوب به شيخ عبدالقادر گيلاني.

۱۴. حقائق الانس به فارسي. در سال ۸۱۵ هـ. نوشته شده و امالي گيسودراز است.

فرد ناشناسي اين کتاب را در دوازده حديقه گردآوری کرده است.

۱۵. حظائر القدس يا عشق نامه، معروف به رساله عشق حقيقي.

۱۶. حليه.

۱۷. حواشي قوت القلوب.

۱۸. رساله توحيد خاص.

۱۹. رساله عاشق، در بيان عشق.

۲۰. رساله مراقبه، در بیان سی و شش قسم مراقبه.
۲۱. رساله منظوم در اذکار.
۲۲. رساله در بیان اشارت محبان.
۲۳. رساله در بیان آداب السلوک.
۲۴. رساله در بیان بود و هست و باشد.
۲۵. رساله درباره استقامت در شریعت.
۲۶. سبیل المحققین و المجتوبین به فارسی، در شرح جام جهان‌نما اثر محمد شیرین مغربی.
۲۷. سه رساله در مسأله رؤیت باری تعالی و کرامات اولیا.
۲۸. سیر النبی.
۲۹. شرح الرسالة القشیریه. درباره این کتاب در سطور بعد به تفصیل سخن خواهیم گفت.
۳۰. شرح بیت امیر خسرو دهلوی:  
ز دریای شهادت چون نهنگ لا برآرد سر تیمم فرض گردد نوح را در عین طوفانش
۳۱. شرح تعریف ابوبکر محمد بن ابراهیم بخاری.
۳۲. شرح تمهیدات (زیارة الحقایق) عین القضاة همدانی، به اهتمام عطا حسین در سال ۱۳۶۴ ه. به چاپ رسیده است. گیسودراز در شرح خویش بیشتر به آیات و روایات، جملات صوفیان و اصطلاحات خاص اهل تصوف نظر داشته و برای بیان مقصود به اقتضای مطلب از اشعاری نیز استفاده کرده است. وی در این اثر نیز مانند دیگر آثارش از تاختن به ابن عربی و اندیشه‌هایش فروگذار نکرده است.<sup>۴۱</sup>
۳۳. شرح عقیده حافظیه.
۳۴. شرح فصوص الحکم ابن عربی.
۳۵. شرح فقه اکبر، شرحی بر فقه الاکبر امام ابوحنیفه است. ظاهراً گیسودراز شرحی نیز به عربی بر این کتاب نوشته است.
۳۶. شرح قصیده‌ای از انوری.
۳۷. شطرنج‌نامه. رساله‌ای کوتاه به نثر ساده و روان درباره لاهوت، ناسوت و روز قیامت.
۳۸. مکتوبات گیسودراز. مجموعه شصت و شش نامه از گیسودراز است که مریدش، ابوالفتح علاء‌الدین کالپوری، در سال ۸۵۲ ه. گردآوری کرده است.

۳۹. ملتقط در تفسير عرفانی قرآن.

۴۰. وجود العاشقين يا عشقيه در موضوع عشق. نثر عرفانی این اثر آميخته به نظم است و نویسنده در اثنای سخن خود شواهدی از قرآن و اقوال مشایخ پیشین آورده است.

## ب) آثار عربی

۱. رساله در بیان رأیت ربی فی أحسن صورة.

۲. شرح مشارق الانوار در حدیث.

۳. ضرب الامثال.

۴. معارف در شرح عوارف المعارف سهروردی، در سه جلد.

## ۲. شرح الرسالة القشيرية

الرساله مهم ترین اثر ابوالقاسم قشیری (م ۴۶۵ هـ.) و از قدیم ترین کتب تعلیمی عرفانی است. قشیری این کتاب را در یک مقدمه، دو فصل و پنجاه و پنج باب به عربی، تألیف کرد. به سبب اهمیت الرسالة این کتاب دو بار به زبان فارسی برگردانده و نیز شروحي بر این کتاب نوشته شده است.<sup>۴۲</sup> شرح سید محمد گیسودراز نخستین شرح الرسالة است. این شرح به کوشش عطا حسین در حیدرآباد دکن (۱۳۶۱ هـ.) به چاپ رسیده است.

### ۱-۲. ساختار شرح الرسالة

مقدمه این شرح را کاتب ناشناسی به درخواست گیسودراز نوشته است. این کاتب که به گفته خود از مریدان گیسودراز بوده، در این باره چنین گفته است:

میبئی چون آن حضرت عالی در متأخران، چشمی ندید و مقوری مثل آن درگاه متعالی در متقدمان، گوشه نشنید. رتبه بیان اسرار، بدو آراسته، درجت کشف خطایا بدو پیراسته، تمام کرد و از بهر انتساح به کاتب سپرد. بدین بنده که کمترین بندگان است و شرمنده ای که شرمنده ترین شرمندگان است، واپس ترین متلمذان و کمترین مسترشدان است. امید آن می دارد که در زمره سگان درگاه خویش بشمارد، بلطف لطفه و نعم انعامه و بعطوف عطفه و کریم اكرامه، العبد اللذليل يستعطف والرب الجليل يعطف، فرمود و در ضمن آن قوتی قوی بخشود که دیباچه ای بهر این شرح من بساز به الفاظ فصیح و معانی غریب انموذج پرداز.

این مقدمه با ستایش خداوند آغاز شده و با مدح گیسودراز ادامه یافته است. آن گونه که از سخنان نویسنده برمی آید هدف گیسودراز از شرح *الرساله*، مقابله با متشبهان و مترسّمانی بوده که در لباس اهل طریقت موجب بدنامی عارفان شده بودند. گویا این گروه با دستمایه قرار دادن بعضی سخنان شطح آمیز عارفان، دین را به تباهی و الحاد کشانده بودند. از این رو، گیسودراز:

فرضی لاذب و امری واجب دید که به حجّت و درایت و به نقل و به روایت، گرد الحاد را از دامششان بر باد هوا بپراند و هبّاء مَنثوراً گرداند و آن غبار بر روی چون بوم ایشان نشاند و آن گرد را به روزگار نابکار ایشان افشاند. لطیف معامله ایشان را به حجج یقینی بیان کرد و عزیز مقامات ایشان را پیش اهل انصاف عیان کرد. اکثر الفاظ مصطلح را معنی گفت و بسی درّ ثمین را میان آن سلك سفت. از آن طایفه مخاذیل بیزاری جست و آن زمره مجاهیل را به جماعت مردودان بازبست.

بعد از مقدمه کاتب، متن شرح *الرساله* آغاز می شود. البته گیسودراز همه *الرساله* را شرح نکرده است بلکه شرح او تا پایان باب نوزدهم (توکل) *الرساله* را دربر دارد. دلیل ناتمام ماندن این شرح معلوم نیست و گیسودراز به ادامه شرح در جلد دیگری هم اشاره نکرده است. روش گیسودراز بدین ترتیب است که ابتدا قسمتی از سخن قشیری را با لفظ «قوله» آورده و سپس آن را به فارسی برگردانده است. اگر در جملات از نظر لفظ یا معنی دشواری وجود داشته که با ترجمه برطرف نشده است، با شرح و توضیح بیشتر در تبیین آن کوشیده و گاهی به نقد سخن مشایخ یا حکایات نقل شده پرداخته است. بنابراین، گیسودراز همه عبارات *الرساله* را تا پایان باب نوزدهم ترجمه، شرح و گاه نقد کرده است و هر جا به دلیل تکراری بودن مفهوم سخن قشیری، آن را ترجمه و شرح نکرده با عباراتی چون «این همه ترجمه بالا گفته ام؛ باز چه مکرر کنم؟» خواننده را آگاه کرده است.

خواننده در شرح *الرساله* با دو چهره از گیسودراز مواجه است؛ هنگامی که گیسودراز در مقام یک شارح سخن گفته، از تکرار مطالب و اطالۀ کلام دوری کرده است، زیرا معمولاً ترجمه سخن قشیری که بخوبی از عهده آن برآمده، در انتقال مقصود کفایت کرده است. وی بارها دلیل مختصرنویسی خود را چنین نوشته است: «اگر بنویسم کتاب دراز شود» یا «بسیار سخن گفتن رسم ما نیست». اصلاً یکی از انتقادهای گیسودراز به قشیری همین درازگویی و تکرارهای اوست، تا اندازه ای که جایی از سر ناچاری با قشیری

چنين مي گويد:

ايها الشيخ - رحمك الله - اين سخن چند بار مكرر كرده ايد. مكرر را چند نحو ترجمه

كنم و عذر مكرر چند خواهم؟<sup>۴۳</sup>

نقش ديگر گيسودراز در اين متن، منتقد بودن او است. نگاه انتقادي او به *الرساله* موجب شده تا هر جا لازم بوده بعد از ترجمه به نقد اقوال قشيري و ديگر مشايخ بپردازد. به عبارت ديگر، گيسودراز *رساله قشيره* را مانند مريدي كه به خود اجازه اظهار نظر در برابر پير را نمي دهد، شرح نكرده بلكه شيوه اي محققانه و منتقدانه در پيش گرفته است. البته «در موارد اختلاف همواره جانب ادب را رعايت كرده است».<sup>۴۴</sup> گيسودراز در اين قسمت ها گزيده گويي و اختصار را كنار نهاده و كوشيده سخن خود را در برابر سخن قشيري و ديگران، دقيق و سنجيده تر جلوه دهد. مي توان گفت نقدهاي او در بيشتر موارد منصفانه و درست است. گويي گيسودراز خود را به جاي مخاطب قرار داده و سؤالاتي را كه ممكن است در ذهن خواننده *الرساله* به وجود آيد، پيش بيني كرده و پاسخ داده است.

نقدهاي گيسودراز نتيجه خوانش دقيق *الرساله* است. او به اين متن تعليمي عرفاني از ديده يك سالك ننگريسته است؛ چه، در اين صورت بايد شرح وي سراسر تأييد، تفسير و حتي توجيه سخنان قشيري باشد. در حالي كه گيسودراز بدور از هر گونه وابستگي فكري يا كرامت پردازي هاي معتاد در ميان صوفيان، در رفع دشواري هاي لفظي و معنایی *الرساله* كوشيده است. بدین منظور كاستي ها و گاه سهو و خطاهای مؤلف را مطرح کرده و با پاسخ هایی دقیق و عقلائی، خود و خواننده را مجاب ساخته است؛ برای مثال، قشيري نیز مانند بسياري از عارفان به شدت تحت تأثير مقام علمي و عرفاني جنيد بغدادی قرار داشته است، به گونه ای كه در *الرساله* سخن جنيد، مهر تأييدي بر سخن قشيري و ديگر مشايخ است و جملات نقل شده از او، فصل الخطاب مباحث مختلف به شمار مي رود. گيسودراز نیز به مقام والای جنيد در تصوف اذعان داشته و جایی چنين نوشته است:

الحق و الحق سخن آن بود كه جنيد گفت و جمله كلمات همه، مرتبط به سخن جنيد است. تو فكري بكن، بين، من بگويم، اما سخن دراز خواهد شد. و عجب از اين بزرگان كه اختلاف لفظي كردند و همه ايشان پيش جنيد در مرتبه تلمذ بودند...<sup>۴۵</sup>

اما این امر موجب نشده که جنید از دایره انتقاد گیسودراز خارج شود. وی چند بار سخنان و آراء جنید را نیز چون دیگران نقد کرده است. در جایی به قشیری خرده گرفته که چرا در مجلسی که مشایخ بزرگ دیگری هم حضور داشته‌اند، برای جواز تواجد و سماع فقط بر نظر جنید تأکید کرده است:

این جا حاجت نبود که شیخ فرماید: ولم ینکر علیه الجنید؛ زیرا چه قول و فعل ابن مسروق هم حجت است و قول و فعل جریری.

مقایسه میان حضرت موسی (ع) و حضرت محمد (ص) از مثال‌هایی است که در مباحث و موضوعات مختلف عرفانی بیان می‌شود. اهل تلوین بودن موسی و اهل تمکین بودن پیامبر (ص) یکی از این مثال‌ها است که برتری پیامبر خاتم بر موسی (ع) و در نتیجه برتری تمکین بر تلوین را آشکار می‌کند. باریک‌بینی گیسودراز درباره این مثال درخور توجه است:

... نکو سخنی است که ابوعلی فرمود، موسی صاحب تلوین بود و پیغمبر ما - صلی الله علیه و سلم - صاحب تمکین. اما این جا سخنی هست، شیخ از احوال قوم و صوفیان می‌گوید، کسی میان ایشان صاحب تلوین و کسی صاحب تمکین و صاحب تمکین از صاحب تلوین به بسیاری بالاتر و بلندتر. سماع موسی را - علیه السلام - صاحب تلوین گویند. و از امت محمد - صلی الله علیه و سلم - یکی صاحب تمکین باشد، پس او بر موسی - علیه السلام - بالاتر باشد، بسیاری... شیخ می‌گوید که تغیر یکی از این دو سبب باشد؛ وارد قوی باشد و مورود علیه ضعیف یا مورود علیه قوی باشد، وارد ضعیفی. نیکو سخنی است این، اما امور نسبتی است. شاید وارد ضعیفی بر بنیه ضعیفی او را از دست برد، واردی قوی‌ای بر بنیه قوی‌ای او را از دست نبرد. و بعد گفتن تلون موسی - علیه السلام - و تمکن پیغمبر ما - صلی الله علیه و آله و سلم - این سخن زیادتی باشد و هم رود که تمکن محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - بنابراین بود [که] محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - قوی بود، وارد ضعیف و تلوین موسی - علیه السلام - بنابراین بود که بنیه موسی ضعیف بود و وارد قوی.<sup>۴۶</sup>

گفتنی است در برابر دقت، باریک‌بینی و تبصر در ترجمه، گاهی گیسودراز در ترجمه عبارات دچار سهو و خطا شده است. البته شمار این خطاها زیاد نیست و در محتوای کلی اقوال و حکایات خللی به وجود نمی‌آورد. برای مثال:

- لما قدمت من بغداد كنت أدرس في جامع نيشابور: «در مسجد جامع بغداد درس می‌کردم.»<sup>۴۷</sup>



- وهان عليك من إحتاج إليك: «و همان کس که محتاج است، تو را خوار و سهل دارند.<sup>۴۸</sup>

- وإن خوبوا فبالکبر: «اگر کسی ایشان را خطاب کند، ایشان به صفت کبر باشند.<sup>۴۹</sup>

- ومثله أن أبایزید إشتري بهمدان حبّ القرطم ففضل منه شيء، فلما رجع إلى بسطام رأى فيه نملتين فرجع إلى همدان ووضع النملتين: «و مثل این تقوا ابویزید کرده است. در همدان يك دبه معصفر خرید. قیاسی که در آن گرفته بودند، از آن چیزی فاضل آمد. یا آن حبّ، معیار بود، بعد آن که او را پر کردند، در بسطام آمد، از آن چیزی زیادت یافت، مقدار يك دانه دو دانه. باز به همدان بازگشت و آن هر دو دانه را کم کرد و آمد. نیکو سخنی است این، اما مرا این مشکل پیش آمد: و این شمار نیست، به وزن و کیل است. و همچنین گویند: بایزید، جایی طعامی خریده بود. با آن طعام دو مورچه بود. بایزید گفت: این را من از سوراخ جدا کرده‌ام. بازگشت به همدان، ایشان را همان جا انداخت.<sup>۵۰</sup>

## ۲-۲. نقدهای گیسودراز بر الرساله

به طور کلی نقدهای گیسودراز را می‌توان چهار گونه دانست: (۱) نقد سخن قشیری؛ (۲) نقد سخن مشایخ دیگر؛ (۳) نقد حکایات؛ (۴) تأیید و تحسین سخن مشایخ. در ادامه، ابتدا هریک از این چهار گونه و بعد ویژگی‌های نثر گیسودراز با توجه به متن شرح رساله بررسی می‌شود.

### ۱-۲-۲. نقد سخن قشیری

انتقادهای گیسودراز به سخنان قشیری در چهار محور زیر جای می‌گیرد:

**الف) تکراری بودن کلام، مثلاً:**

- اگر در بیان این می‌کوشم سخن دراز می‌شود؛<sup>۵۱</sup>

- همان سخن بالا باز آورده است؛ ترجمه چه کنم؟<sup>۵۲</sup>

- این جا اشکالی می‌آید. این سخن، همان سخن است که بالا گفته است.<sup>۵۳</sup>

**ب) خلط مطالب و وجود تضاد در سخن، مثلاً:**

- و شیخ در بیان خود، سخن مضطرب می‌راند؛<sup>۵۴</sup>

- شیخ سخن در خلط و خطبه کرده می‌گوید، جای اعلی مرتبه گرفته که آن حکایت بایزید و ابراهیم خواص گفت و این دم همچنین می‌گوید و بالا هم بسیار همچنین گفته مگر مقصود شیخ این است، مثل مانده کشند در آن اطعمه هر جنس اندازند تا در سکرچه و صحنکی که دست اندازد طعمی دگر یابد.<sup>۵۵</sup>

(ج) نقد سخنان قشیری از جنبه محتوایی، مثلاً:

... اگر کسی را زلّتی افتد از توبه باز نایستد، باز توبه کند، او را سلوک میسر آید. اما ما گوییم اگر احتلام حرام افتد یا استعمال محرّمی در خواب بیند، چنین گوییم که توبه او مستقیم نیست؛ نفس او هنوز در تخیل و توهم آن است و اگر نه چنانچه در بیداری احتراز بود در خواب هم بودی؛<sup>۵۶</sup>

– و در نفس دو صفت جبلی است، البتّه از طاعت گریزان باشد، و میلی سختی دارد در شهوت‌ها که او را در مخالفت لذّتی هست. اگر جموحی کرد؛ یعنی سرکش می‌کند، هوا را حمل کردن می‌دهد، واجب باشد که عنان او را به لگام تقوا بگردانند. عجب سخنی است این. نزدیک ما این را در سخن‌ها مصادره بر مطلوب گویند. او امتناع هم از طاعت‌ها کرده و شما می‌فرمایید تقوا را لگام او کنند تا او در ره آید، او هم از آن گریخته است تدبیری دیگر کنند تا او به تقوا آید...<sup>۵۷</sup>

(د) نقد سخنان قشیری از جنبه لفظی، مثلاً:

– قوله: «فالمحاضرة حضور القلب وقد يكون بتواتر البرهان، وهو بعد وراء الستر، وإن كان حاضراً باستيلاء سلطان الذكر. ثم بعده المكاشفة». محاضره حاضر شدن دل و این که دل با خدا حاضر شود به تواتر برهان. این جاها «یکون» بایستی، «قد یکون» چه باشد؟ اگر صورت دیگر فرمودی «قد یکون» راست آمدی و این محاضره هنوز ورای ستر است...<sup>۵۸</sup>

– قوله: «وقيل التوكل نفى الشكوك، والتفويض إلى ملك الملوك». توکل این است، شكّ برود تا چیزی که در ازل رفته است، آن البتّه شدنی است. و دیگر میان مردم است، تا کسی متعلّق به سبب نشود، مرزوق نشود، این شكّ برود و کار به مالک الملوك گذارد. عبارت این تقاضا کند که انتفاء الشكوك گفتی، نفی الشكوك چه باشد؟<sup>۵۹</sup>

## ۲-۲-۲. نقد سخن مشایخ

بخش عمده رساله اقوال و آراء مشایخ متقدم است. در اصل، کار قشیری تدوین و تنظیم این اقوال و آراء در قالب یک کتاب تعلیمی بوده است. ناگزیر گیسودراز در شرح رساله نه فقط سخنان قشیری که سخنان عارفان دیگر را نیز شرح و نقد کرده است. البته درباره بعضی از عارفان مانند احمد غزالی، عین القضات، روزبهان بقلی، سعدی و ابن عربی وضع فرق می‌کند؛ گیسودراز آراء این دسته از عارفان را بکلی مردود دانسته است:

– صوفیان را دیده‌ام که ایشان امر را و صورت جمیله را شاهد نامند؛ بدین معنی گویند [که] او – تعالی – غیب است، بدین صورت ظاهر شده است. معتزلی بی‌انصاف،

جای آن است که ایشان را چیزی چیزی گوید مثل این کلمات. روزبهان، شیخ خواجه سعدی و مرشد حقیقی او شیخ احمد غزالی و قاضی عین‌القضات و از محی‌الدین ابن اعرابی را خود مپرس که او هم عالم را شاهد گوید و خدای را غایب گوید، الحق محسوس والخلق معقول. چه گویم سخن بسیار است این جا؛<sup>۶۰</sup>

... این فیض قدسی آن است که حکما این را نفس جزئی خوانند. و محی‌الدین ابن اعرابی او خود تحفه است و مقید و مطلق می‌گوید: این را حادث و ممکن و مستوی الطرفین نتوان گفت.<sup>۶۱</sup>

گفتنی است در کنار مخالفت گیسودراز با آراء ابن عربی نمی‌توان تأثیرپذیری او را از مکتب وحدت وجود، دست کم در کاربرد اصطلاحات این مکتب نادیده گرفت. گیسودراز در عبارات خود بارها از اصطلاحاتی مانند «اشیا، تجلی، فیض و مظهر» بهره گرفته است. کاربرد این اصطلاحات با وجود رد آراء ابن عربی، تأثیر گسترده مکتب وحدت وجود را حتی در زبان عرفانی مخالفان ابن عربی نیز نشان می‌دهد.

انتقادهای گیسودراز به سخن مشایخ بیشتر در محتوای کلام و گاه در لفظ است، مثلاً:

– ابوعلی رودباری فرموده است: «هر وهم‌برنده و گمان‌برنده به سبب جهلی که با وی است، گمان برد او – تعالی – بر این وهم و بر این تصوّر است، خدای – تعالی – خلاف آن است؛ یعنی غیر آن است و عقل حکم کند که غیر آن است». این جا مشکلی است. بسیار الهیات باشد که عقل را آن جا حکمی نیست؛ پس «العقل یدل علی خلافه» چگونه درست آید؟ متشابهات هم از این متشابه است که در عقل و فهم در نمی‌آید و هر که کشف و تجلی دارد، او داند که این جا چه سر است؛<sup>۶۲</sup>

– قوله: «سمعت محمد بن الحسین يقول سمعت عبد الله المعلم يقول: سمعت ابا عبد الله بن منازل يقول: لم يضع أحد فریضة من الفرائض إلا ابتلاه الله – تعالی – بتضییع السنن، ولم یبل احد بتضییع السنن إلا یوشک ان یتلی بالبدع؛ هیچ یکی فریضه را ضایع و اهمال نکرد، مگر آن که مبتلا شد به تضییع سنن. و هیچ یکی تضییع سنن نکرد، مگر آن که مبتلا شد به بدعت. قضیه‌ای معکوس می‌شود؛ این بایستی گفت: هر که مباشر بدعتی شود، او مبتلا به تضییع سنن گردد؛ و هر که تضییع سنن کند، مبتلا به تضییع فریضه شود...»<sup>۶۳</sup>

– نصرآبادی فرموده است: «هر که تقوا [را] لازم گرفت، او مشتاق به مفارقت دنیا شد». گوئیم لازم نیست، شاید متقی باشد و حیات دنیا را دوست دارد برای ازدیاد تجلی و کشف را و برای دادن داد مقام تقوا را...<sup>۶۴</sup>

– و شیخ بایستی این سخنان جنید را شرحی فرمودی. در بیان شیخ اشکالی بلیغ نیست؛ اگر اشکال است، هم در سخنان جنید.<sup>۶۵</sup>

در میان اقوال مشایخ جملائی هم دیده می‌شود که گیسودراز آنها را لایق احوال سالکان ندانسته است. وی این گونه سخنان را سطحی و عوام‌پسند برشمرده است:

در نقد سخن «ابوبکر دقی»:

نیکو سخنی است که بزرگ فرمود؛ اما مذکرانه و عامیانه است؛ سخن مرشدانه نیست؛<sup>۶۶</sup>

در نقد سخن «طمستانی»:

در فضل سالکان در سلوک، این گفتار چه معنی داشت؟ این گفتار، لایق مذکران است.<sup>۶۷</sup>

گیسودراز حتی حسن تعلیلی را که شبلی برای زردی رنگ آفتاب هنگام غروب بیان کرده، حکایتی عامیانه و مذکرانه خوانده است:

از شبلی پرسیدند که: «آفتاب نزدیک غروب زرد شود؟» شبلی گفت: «زیرا چه مقامی کمالی و شرفی که او داشت از آن جا معزول شد و فروافتاد، پس زرد می‌شود از خوف مقام که مرا باز گردانند بدان مقام؛ تا چه کنند و باز چون برآید؟ و هم همچنین مؤمن چون آخر وقت او شود، زرد شود [از] خوف آن که مقامی که می‌رود تا با او چه کنند و چون برانگیزند روشن و منور باشد؟» نیکو حکایت است این، اما با کتاب سلوک و حکایت متحققان نسبتی ندارد. حکایت عامیانه و مذاکرانه است؛ مذکری بر منبر برآید و این بگوید و عامیان چند باشند و بشنوند و آهی زنند. سخن در این است باری، شبلی این حکایت گفته است و نسبت بدین داده است؛ زیرا چه محقق و معلوم است که آفتاب از نظر ما دور شد، او در دریا می‌رود، به دریا قریب شد، عکس آن [در] دریا از نظر ما زرد نمودن گرفت و از این جا که تو او را زرد می‌بینی، بر قومی همان زمان طلوع کرده است، چنانچه این جا وقت شروق می‌بینی، ایشان آن جا همچنان می‌بینند.<sup>۶۸</sup>

### ۳-۲-۲. نقد حکایات

یکی از ویژگی‌های *الرساله* نقل حکایات و کرامات بزرگان تصوف است. این حکایات که حکم درس‌های عملی را برای سالکان طریقت داشته است، از ارکان کتاب‌های تعلیمی عرفانی به شمار می‌رود. نوع نگارش و پرداخت این حکایت‌ها در کتب عرفانی به گونه‌ای است که تأیید و تعظیم آنها را نزد عارفان نشان می‌دهد. عارفان این حکایات و کرامات را پذیرفته‌اند و در صدد مطرح کردن هیچ سؤال یا شبهه‌ای درباره آنها برنیامده‌اند. البته تردید و انکارهای مخالفان عرفان مانند ابن جوزی در این مقال نمی‌گنجد.